

## سید محمد علی جمال زاده

بقیه از شماره قبل

## دیوان مهستی گنجوی

در پایان مقدمه آقای طاهری شهاب جمله‌های آمده است حاکی بر اینکه اشعار مهستی (سبکی) را زنده می‌کند که هیچیک از شعرای نامدار قدیم بتقلید آن دست نیافته‌اند و بآن پایه از ملاحظت و حلاوت گفتار نتوانسته‌اند رسید (قضاوت درباره این حکم با کسانی است که در زمینه شعر و ادب فارسی کمیته‌شان چون من لنگ نیست ولی آیا نمیتوان جسارت ورزیده گفت که شاید بحکم علاقه‌ای که در ضمن آنهمه تحقیقات و مطالعات به مهستی پیدا کرده‌اند قدری بر توسن مبالغه سوار شده و تند تاخته‌اند، در آخر کتاب شرحی بقلم شادروان ایرانشناس بسیار محترم و معظم چکو اسلاوی استاد ژان ریپکا آورده شده است. استاد ریپکا طریقه تصوف ما را پذیرفته و دریای بیکرانی بود از احساسات رقیق و لطیف و دل‌باخته زبان و شعر فارسی بود، پس از نقل یکی از رباعیات منسوب به مهستی (یا شاید واقعاً از مهستی) در شرح آشفتنگی درونی خود چنین اظهار نظر فرموده است!

(شما در گفتار کدام فیلسوف جهان بینی ژرف اندیشی را که در شعر مهستی متجلی است توانید یافت).

من آثار فیلسوفان جهان را نخوانده‌ام تا بتوانم در اینخصوص آری یانه بگویم ولی می‌ترسم استاد عزیز ما هم تا اندازه‌ای مغلوب همان عواطفی شده باشد که وقتی پای ایران بمیان می‌آید کلمات (بی نظیر) را به آسانی و بدون تأمل کافی بر زبان جاری می‌سازیم.

### اشعار مهستی

در دیوانیکه موضوع این گفتار است رو بهمرفته ۴۱۸ بیت از گفته مهستی جمع آوری شده است و اگر کسی احتمال بدهد که مهستی ابیات دیگر بهم داشته که در این کتاب نیامده است و یا تمام این ۴۱۸ بیت واقعاً از مهستی نیست شاید بخطا نرفته باشد . در قسمت اول تعداد ۱۶۹ رباعی آمده است . درمقداری از این رباعیها اشاراتی بمعشوقهای مهستی از قصاب و کودك قصاب و درزی و ترك پسر و حمامی و توتاب (وخوش پسرانی که اصلشان از چکل است ) و نعلبند و خاك بیز و جوله پسر و كفشگر و نجار و خباز و كلاهدوز و سراج و مؤذن دیده میشود که همه را میتوان با اطمینان خاطر از مهستی دانست .

خواننده تعجب خواهد کرد که این شاعره با ذوق و دانش و زیبایی که با دربار پادشاه و با بزرگان و امرا و درباریان نشست و برخاست میکرد چرا معشوقهای خود را در میان بازاریان برمیگزیده است .

جواب این سؤال را خود او داده آنجا که فرموده : (معشوقه لطیف و چست و بازاری به ) آیا در این عقیده تناقضی نمی بینید . معشوق بازاری ممکن است چست باشد ولی عموماً از لطافت نصیب زیادی ندارد و معلوم نشد مقصود مهستی از (لطیف) که بایستی از صفات بازاریان باشد چیست .

**عماد فقیه :** گفته : « مست سودا زده را دلبر بازاری به » و در اینکه مهستی سودا زده بود جای تردید نیست و لابد از مستی هم بی خبر نبوده است . در مطالعه دیوان مهستی گاهی با بیات و رباعیانی برمیخوریم که مشحون از معانی و نکات عالی حکمتی و اخلاقی است و از خود میپرسیم که آیا واقعاً از مهستی است ، مثلاً این نوع رباعی :

ما مردمی ایم و در خرابات مقیم      نه مردم سجاده و نه مرد گلیم  
قاضی نخورد می که از آن دارد بیم      دزدی خرابات به از مال یتیم  
و یا این رباعی مشهور :

چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست

چون هست ز هر چه نیست نقصان وشکست

بندار که هر چه هست در عالم نیست

و انکار که هر چه نیست در عالم هست

که بهیچوجه رایحه‌ای از روح مهستی در آن بمشام نمیرسد .

از طرف دیگر آیا میتوان شك و تردیدی داشت که این رباعی در صفحه ۵۴

دیوان از مهستی نیست و لابد اشتباهاً در کتاب آمده است .

دیدم چو مه و مهر میان کویش      گر ماه زده آبچکان از مویش

گفتم که یکی بوسه دهم بر رویش      زینسو، زن من رسیدوز آن سوشویش

مصراع اول رباعی دیگری (رباعی شماره ۱۱۵) چنین است :

( هم مستم و هم غلام سر مستانم )

آیا اگر گوینده این رباعی مهستی باشد بهتر نیست که بگوید :

( هم مستم و هم کمینیز سر مستانم )

افسوس که در کتاب‌هایی مانند (تاریخ ادبیات ایران) تألیف دانشمندگرا نمایه

ذیید. بح الله صفا و همچنین در ( گنج گوهر ) از آثار همین مرد محقق

نامی از مهستی برده نشده است و از قراریکه در مقدمه دیوان او بقلم آقای فرامرز

میخوانیم : « زندگانی مهستی بقدری مجهول و نوشته های تاریخ نویسان راجع باو

بقدری گنگ است که از جمع آوری همه آنها چیز مفید و جامعی بدست نمی آید»

وراقم این سطور مبلغی از اشعار را که در دیوان او آمده است نمی‌تواند از او بداند. مهستی البته صاحب ذوق و عذوبت لفظ و لطافت پاره‌ای از مطالب است و الحق ابیات بسیار خوب دارد که دلم می‌خواهد از حفظ کنم و در حافظه ام بماند و هرگز فراموش نکنم ولی گاهی نیز با ابیاتی روبرو می‌شویم که غنجی بدل نمیزند و بازی با الفاظ ذهن خواننده را مشوب و حتی مکدر می‌سازد و میتوان از خود پرسید که فصاحت و بلاغت و عذوبت و ملاححت و حلالت در ابیاتی از این قبیل در کجا نهفته است (بتقدیر آنکه از مهستی باشد) .

زلفین توسی زنگی وهرسی مستان      سی مستانند خفته در سیمستان  
عاج است بناگوش تو یاسیم است آن      زین سیمستان بوسه کم از سی مستان

خدا را شکر که آقای طاهری شهاب کاملاً متوجه این نکته بوده و در این باب شرح لازم را مرقوم داشته اند و از آن جمله در باره پاره‌ای از رباعیات مهستی تذکر داده اند که : « در اغلب آنها با کلمات بازی شده و معانی تاریک دور از ذهنی پرورده شده است » .

در طی مطالعه رباعیات نکاتی بنظر رسید که قسمتی از آنرا ذیلاً بعرض میرساند ولی قبلاً يك مطلب را دلم می‌خواهد بعرض برسانم و آن اینست که گمان میکنم قسمتی از اشعار را که به مهستی نسبت داده اند از او نباشد و رویهمرفته غزلیکه دست و پا شکسته و ناقص باشد از غزلهای او چیزی باقی نمانده است و خیال میکنم (شاید بکلی در اشتباه باشم) که این زن دلفریب و ارقه (یا عرفه و یا بهر املاء دیگری) اگر آن اشعار هرزه را نگفته بود اکنون مدتها بود که نامش مانند نام صدها و هزاران شاعر فارسی زبان دیگر در صفحه روزگار محو و نابود شده بود .

در رباعی شماره ۳ معنی کلمه (ننگریا) که چهار بار تکرار شده و لا بد معانی مختلف دارد (گویا در مصراع اول بمعنی خدای ترکان و مغولان باشد و در مصراع دوم

بمعنی نگرستن و در مصراع آخر مشتق از گریستن و بمعنی «نخواهی نگرستن» باشد) ولی در مصراع سوم معنی کلمه درست برهن معلوم نگردید و محتاج توضیح است. ۱. در رباعی ۴ مصراع آخر رباعی «از دل کنمش آتش وز دیده پر آب» (گویا از دیده کنمش آتش وز دیده پر آب «صحیح تر باشد) از خود پرسیدم در جائیکه صحبت از تون حمام در میان است آتش جای خود دارد ولی آب گویا موردی نداشته باشد. در خزینه حمام است نه در تون حمام. ۲

در رباعی ۵ صحبت از قاضی چرخ است. توضیح از طرف آقای طاهری لازم است. مصراع سوم این رباعی یعنی، «برشته اگر می برید نیست عجب» معنی بریدن برشته برهن معلوم نگردید. ۳

در چندین رباعی کلمه «پریر» (بمعنی پربروز) آمده است (مثلاً رباعیهای ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸) و گاهی کلمه امروز هم دیده می شود. آیا

۱- همانطور که حضرت استادی جمالزاده مرقوم فرموده اند، مصراع اول این رباعی (ننگریا) بمعنی خدای مقولان است و در چاپ بصورت مغلوط در آمده صحیح آن اینست: (ای ترک پسر بجز ننگریا). و اما مصراع سوم آن هم در دستنویس راقم این سطور چنین بوده است: (بربنده اگر کار چنین ننگریا) یعنی برهن اگر کار را اینطور (تنگ) و یا (سخت) بگیری.

۲- در این رباعی خطاب شاعره به (حمای) است نه (تونتاب) که شغلش برافروختن آتش گلخن است. از آنجائیکه هر (حمای) بشخصه ممکن است هم تصدی کار (تونتابی) و هم عامل پرکردن آب خزینه حمام باشد (چنانکه این رسم هنوز هم در بعضی از نقاط معمول است) لذا در معنی ابیات رباعی اشکالی را که آقای جمالزاده مرقوم داشته اند بنظر نمی رسد.

۳- چرخ بتصریح صاحب کتاب مجمع الفرس سروری نام آبادی و یا شهر کیست که در حوالی غزنین بوده است. و اما معنی (برشته بریدن) مثالی است متداول بین بازاریان و در مواقعی آنرا استعمال مینمایند که استاد حرفه ای با همه بینائی و استادی هنرش ناصواب و ناپسند واقع شود.

در زمان مهستی که میزیسته در آن تاریخ بجای پریروز ( و یا شاید دیروز و دی )  
 « پریر » میگفته اند . ۴

وقتی رباعی ۶۹ را میخواندم و به این بیت رسیدم :

خورشید ز خت چو تیغ بنمود از دور      پیکان سپری کرد ، سپر هم افکند

از خود پرسیدم آیا این بیت واقعاً فصاحت هم دارد .

در رباعی ۷۴ معنی « تاجان گیرد هر آنچه با جان گیرد » برهن درست معلوم

نگر دیده و همچنین معنی مصراع چهارم رباعی ۷۵ « حقا که اگر نظیر او کنده بود » ۵ .

۴- راجع بکلمه (پریر) بجای (دیروز یا دی) در اشعار اساتید باستان نیز بکار رفته

است، چنانکه ناصر خسرو گوید :

گرشکر خوردی پریرودی یکی نان جوین      همبراست امروز ناچار این جوین با آن شکر  
 خیام نیز میگوید :

چون دی و پریر و پارو پیرا گذشت      شادی و غم و محنت و تیمار گذشت  
 انوری میفرماید :

پریر وقت سحر چون نسیم باد شمال      همی رساند بارواح بوی عنبر تر  
 مولوی راست :

او پریر از دار دنیا نقل کرد      مرد وزن از واقعه او روی زرد

۵- در نسخه دستنویس این مصرع بصورت : (تاجان گیرد هر آنچه جانان گیرد) بوده است و بجای (جانان) در چاپ بغلط (باجان گیرد) طبع شده است. معنی (کنده گر) را در فرهنگها ندیده‌ام تنها در یک نسخه خطی کتاب (نصاب طبری) اثر میرزا محمد علی مجنون بارفروشی (باب الفعلی) از سرایندگان سده سیزدهم هجری قمری که در تصرف راقم این سطور است و لغات و اصطلاحات محلی را بشعر در آورده این کلمه یعنی (کنده گر) را بمعنای نجاری که در چوب درهای منازل و باصندوق مقابرعلم نقش و نگاری برجسته از اشعار و یا گل و بوته انداختن در آن را انجام میداده بکار برده است و این خویکنوع هنر تزیینی و نقش آفرینی بدیع و زیبایی بود مخصوص طبقه (کنده گران) . شاید منظور شاعره در مصراع چهارم رباعی ۷۵ که میگوید: (حقا که اگر نظیر او کنده بود) اشارتی بزبیبائی هنری که بدان اشاره شد از نقش و نگار بدیع ایجاد شده در کنده چوب باشد.

در رباعی ۷۸ معنی « جفته بر خایه زدن » را که گویا نظیر « گره بر بادزدن » اصطلاحی بوده است درست نفهمیدم . ۶

در رباعی ۸۰ نفهمیدم انگشتی چگونه بصورت نردبان در می آید . معنی- کلمه ( پشماگند ) را هم نمیدانم . آیا محتاج حاشیه و توضیح نیست . ۷

در رباعی ۸۱ ( آباد بدوزخ برد از کوی تو خاک ) چه معنایی باید بدهد . آیا بمعنی آبادی آمده است . ۸

در رباعی ۸۳ وزن رباعی ندارد و جایش در میان رباعی ها درست به نظر نمی آید . ۹

در رباعی ۸۴ ( ای لعل تو تالاله بستان بهار ) چه معنایی دارد . آیا یعنی لعل تو تا ( نظیر لاله بستان بهار است و یا تا موقع لاله بستان بهار طول خواهیم کشید . معنی روشن نیست و شاید تشویشی در عبارت باشد . ۱۰

۶- جفته بر خایه زدن باید یکی از انواع امثال سائرای باشد که درباره هنرمندی اشخاص بکاره میبردند مانند اینکه میگویند فلانی در شب تار تیر بچشم ما رمیزند .

۷- راجع به تشبیه انگشتی در انگشت دست بصورت نردبان معنی دوازدهم است و اما در باب کلمه ( پشماگند ) طبق شواهدیکه در اشعار شعرای باستان مذکور شده بمعنی : عرقگیر زمین . یا جل شتر که پالان بر زبر آن نهند استعمال شده چنانکه سوزنی گوید : سیه گلیم خری ژنده جل و پشماگند - که زندگیش نه دردی پذیر و نه خو . خاقانی میگوید :

همسکان را قلاده زرین است      هم خران را خراست پشماگند .

۸- این مصرع بصورت فوق غلط چاپی است و صحیح آن چنین است : ( تا باد بدوزخ برد از کوی تو خاک ) .

۹- نظریه استاد در این باره صحیح است .

۱۰- معنی مصرع پیچیده است و ما از لحاظ مراعات امانت بهمین صورت که در سفینه خطی مورخ ۱۳۸۱ ه . بوده نقل کرده ایم .

مصراع آخر رباعی ۸۹ باید بدینصورت نوشته شده باشد : ( پای از خط بندگی  
و از عهد تو سر . ۱۱

در رباعی ۹۰ معنی ( با آنکه چهار ترك را يك زه بس ) درست نفهمیدم . ترك  
كلاه را میدانم چه معنی دارد ولی معنی مصراع را نفهمیدم . ۱۲

در رباعی ۹۶ آیا وزن این مصراع ( در بستان دوش از غم وشيون خویش )  
درست است . ۱۳

در رباعی ۹۷ چرا تنها يك بيت دارد . بایستی جزو ابیات مفرده آمد باشد . ۱۴  
در رباعی ۱۰۳ در این مصراع : ( تو مردم چشم مردم چشم منی ) قدری تأمل  
کردم . میدانم که کلمه مردم در اینجا چه معنایی دارد ولی رویهمرفته مردم چشم  
مردم چشم کسی بودن قدری مشکل بنظر آمد . ۱۵

در رباعی ۱۰۶ ( وامی بینم ) بمعنی نگر بستن و تأمل کردن و فکر کردن آمده  
است . آیا شاعر دیگر بهم بدین معنی استعمال کرده است . ۱۶

از رباعی ۱۱۰ بسیار لذت بردم و بر ( مهستی ) آفرین خواندم . رباعی پر لطف  
و طراوتی است :

۱۱- حذف حرف الف در این مصراع از اغلاط چاپی است .

۱۲- معنی این مصراع و منظور شاعر هم بیچیده و هم نامفهوم میباشد .

۱۳- مصراع مورد نظر مغشوش و مدرك دیگری باستثنای کتاب فردوس التواریخ ما را  
بدست نیامد تا مقابله و تصحیح شود .

۱۴- از لحاظ اینکه وزن رباعی را دارد در جزو رباعیات آورده شد و بیت دوم  
بدست نیامد .

۱۵- شاید مورد پسند خود شاعر بوده و بدینصورت قبول خاطرش بوده است .

۱۶- راقم سطور تاکنون در آثار اساتید بدین معنی و کیفیت بر نخورده است . شاید  
دیگران هم استعمال کرده باشند .



هر شب ز غمت تازه غذایی بینم  
 و آنکه که چونرگس تو خوابم ببرد  
 در دیده بجای خواب آبی بینم  
 با اینهمه از ( و آنکه که ) زیاد خوشم نیامد . کلمه ( که ) قدری تو  
 ذوق می زند .

رباعی ۱۱۶ که با این مصراع شروع میشود : یکدست به مصحفیم و یکدست  
 بیجام ( نباید از مهستی باشد . والله اعلم ، ۱۷ ،  
 در رباعی ۱۱۸ صحبت از معشوق ( خاك بيز ) در میان است و معلوم می شود که  
 خاك بيزان در پی زر خاك بیزی میکرده اند ( مثل معدنچیهایی افریقای جنوبی در  
 معادن طلا ) این کلمه را تا بحال جایی ندیدم بودم . ۱۸  
 در رباعی ۱۲۰ آیا این مصراع ( با آنکه ز توبه است هم در ندهم ) به همین  
 صورت است . معنی درستی که نمیدهد . ۱۹  
 رباعی ۱۲۳ با این مصراع شروع میشود ( از مرگ توای شاه سیه شد روزم )

۱۷- این رباعی باستناد نوشته شادروان کاظم زاده ایرانشهر منقول از سال اول مجله  
 ایرانشهر در يك سفينه خطی که هرسال که ایشان آن را دیده بودند بنام مهستی ثبت شده بود و ما  
 هم از آن مجله نقل کرده ایم .

۱۸- کلمه ( خاك بيز ) در آثار شعرای باستان هم مورد استعمال واقع شده و بکسانی اطلاق  
 میشد که از بیختمن خاك سودی عایدشان میشد . چنانکه حکیم نظامی گوید :

من آن خاك بيزم بفر بال رای  
 خاقانی گوید :

فلک خاك بيز است خاقانیا  
 ابوسعید ابوالخیر گوید :

دی طفلک خاك بيز فر بال بدست  
 میزد بدو دست روی خود راهی خست

۱۹- بهمین صورت در تمام منابعی که در دست بود ثبت است . البته مفهوم  
 درستی ندارد .

کدام پادشاه مقصود است . ۲۰

در مصراع چهارم ( در او آموزم ) بجای ( باو آموزم ) که امروز مستعمل است آیا درست است و استعمالش در آن تاریخ و در آن روزگار بهمین صورت ( در آموختن) بوده است . ۲۱

در رباعی ۱۲۵ مصراع دوم ( انگشت نما جمله خلائق بودن ) بمعنی انگشت نمای جمله خلائق بودن ( استعمال متداول امروز ) آیا بهمین صورت درست است . ۲۲  
در رباعی ۱۲۸ در آخر مصراع دوم کلمه ( سراجان ) آیا در اصل ( سرتاجان ) نبوده است . ۲۳

چون بر رباعی ۱۳۰ رسیدم که کلمه ( چین ) هشت بار در آن تکرار شده گفتم ( سبحان الله ) .

در رباعی ۱۳۱ در دو مصراع اول قافیه و ردیف ( یکوزن ) مکرر بنظر می آید .  
آیا چنین است و مجاز است یا من در اشتباهم . رویهم رفته رباعی بی مره ایست . ۲۴  
در رباعی ۱۳۳ صحبت از درزن گز ( بمیان است ) بمعنی این کلمه را نمیدانم . ۲۵

۲۰- راجع باین پادشاه باید تا تاریخ سرودن رباعی معلوم نباشد کار تحقیق مشکل است .

۲۱- در او آموزم غلط چاپی است و دستنویس ما بصورت ( خون ریختن از دیده باو آموزم) بوده است و این صحیح تر است .

۲۲- در منابعی که در دست بود بدین صورت بود . البته درست بنظر نمی رسد و اگر گفته بود : ( انگشت نمای خلق و خالق بودن ) به مراتب زیباتر و بامفهوم تر میشد .

۲۳- در دستنویس ما این کلمه ( سرتاجان ) بوده است و ( سراجان ) غلط چاپی است .

۲۴- البته این تکرار مجاز نیست . در نسخه ها بدین صورت بوده و ما رعایت امانت

را کرده و بسلیقه خود آن را اصلاح و تغییر نداده ایم .

در رباعی ۱۳۹ آیا کلمه (بربر) در مصراع چهارم بمعنی اسافل اعضای زنان است. در هر صورت تکرار این کلمه که در این رباعی التزامی است الحق لطفی هم ندارد. ۲۶

### نا تمام

خودخواهی ما اندازدهای افسانه سرها دارد که هر کدام را قطع کنی سرهای دیگرش برجاست و دارای مظاهری است برای بروز و ظهور از قبیل حب شهرت و جاه طلبی و عزت نزد خلق و سلطه بر دیگران و در دلها جای داشتن و حب تملك و اختصاص جوئی و غیره و در هر مقامی (هل من مزید) گفتن و بهیچ مرتبه قانع و پای بست نشدن این شیطان زیرک و زورمند در هر حال مجالی متناسب با آن ظهورات و خود نمائیها پیدا میکنند که از آن جمله است حال سکوک معنوی و جهاد کدائی در این مرحله حربه این دشمن و جاهت و طرف توجه خلق شدن است و شیفته تکریم و تعظیم این و آن گردیدن.

(حافظ شناسی)

۲۵-- در بعضی نسخهها (سوزنگر) آمده و از مفاد شعر استنباط میشود که بمعنی (درزی) یا (خیاط) مورد نظر شاعره بوده است.

۲۶-- بهمان معنی است که استاد جمالزاده مرقوم داشته اند و اما لطف آنرا اهل حال بهتر درک میکنند.